

فراز و نشیب‌های "تجدد اقتصادی" در ایران

شاید بتوان ویژگی عمده این سال‌های پایانی قرن بیستم را در کلمه "شتاب" خلاصه کرد. تحولات دوران‌ساز سیاسی، انقلاب سوم صنعتی، جا به جایی قدرت‌ها در تقسیم بین‌المللی کار، همه و همه با شتابی سرگیجه‌آور چهره سیاره ما را دگرگون می‌کنند. سرنوشت واحدهای ملی و نحوه حضور آینده آنان در صحنه جهانی بیش از پیش به درجه انعطاف آنها در هماهنگ ساختن خود با سرعت بی‌امان زمانه ارتباط می‌یابد. حتی بعید نیست که تقسیم بندی قدیمی جوامع انسانی بر پایه محورهای "شرق و غرب" یا "شمال و جنوب" به تدریج جای خود را به مرزبندی تازه‌ای مبتنی برشکاف میان "جوامع سریع" و "جوامع کند"، بسپارد. می‌توان، به اعتبار ملاک‌های اخلاقی و عقیدتی، با نفس این شتاب موافق یا مخالف بود، ولی نمی‌توان وجود آن را انکار کرد.

شتاب جوامع انسانی در هیچ زمینه‌ای ملموس‌تر از آن در عرصه اقتصادی نیست. این شتاب در تولید کالاها و خدمات جدید، در ظهور بازاری به وسعت کره زمین، در زایش قدرت‌های تازه صنعتی و نقش روزافزون آنها در شبکه بازرگانی بین‌المللی، در پیدایش گروه‌بندی‌های بزرگ اقتصادی، در تشدید رقابت میان ابرقدرت‌های صنعتی و نشستن قطب بندی‌های اقتصادی به جای بلوک‌های سیاسی-استراتژیک جنگ سرد تجسم می‌یابد. در این هنگامه بزرگ، تجدید نبردی است روزمره برای همه ملت‌ها، چه آنها که پیشرفته‌اند و می‌خواهند

* استاد روابط بین‌المللی در دانشگاه رن دکارت پاریس و مؤلف مقالاتی در باره اقتصاد و روابط بین‌المللی در مطبوعات ایران و اروپا.

جایگاه خویش را در سلسله مراتب قدرت و ثروت حفظ کنند، و چه آنها که واپس مانده‌اند، اما واپس ماندگی را سرنوشت محتوم خویش نمی‌دانند، به چالش باور دارند و به تغییر رابطه نیروها به سود خود امید بسته‌اند.

با این تعبیر، تجدید یعنی حفظ یا تدارک فضای مساعد برای تطوّر دائمی ساختار اقتصاد ملی در راستای هماهنگ شدن با برترین قدرت‌های تأثیرگذارنده بر نظام بین‌المللی اقتصادی. به عبارت دیگر ملاک تجدید از سوی قدرت‌های مسلط تعیین می‌شود و قدرت‌های ضعیف‌تر، اگر خیال سرکشی در سر می‌پروراندند، چاره‌ای ندارند جز برکشیدن خود تاحّد ساختارهای برتر جهانی، پیشی گرفتن بر آنها و تحمیل نظم تازه مورد نظر خود. به عنوان نمونه، ژاپن در عصر میجی (۱۸۱۶-۱۹۱۲) برای مقابله با غرب و پرهیز از سرنوشتی که چین بدان گرفتار آمد، جز "غربی شدن" - یعنی مجهز ساختن خویش به ابزارها و سازمان اجتماعی و اقتصادی اروپا و آمریکا - راهی در برابر خود نداشت. امروزه ژاپنی‌ها راه ورسم خویش را بردنیا تحمیل می‌کنند و قدرت‌های برتر دنیا، مانند انگلیس، برای رهایی از انحطاط، چاره‌ای ندارند جز الهام گرفتن از دست آوردهای صنعتی و بازرگانی کشور آفتاب تابان.

پیدایش "تجدد اقتصادی"

ساختار اقتصادی بر چهار عامل عمده تکیه دارد: جمعیت، منابع طبیعی، تکنولوژی و نهادهای حقوقی-اجتماعی. پیوندهای تنگاتنگ میان این عناصر و تأثیرهای متقابلشان بر یکدیگر، ساختار مشخصی را به وجود می‌آورند. یک کشور پیشرفته صنعتی با خطر انفجار جمعیت روبرو نیست. فرانسوی‌ها از منابع طبیعی خود به گونه‌ای غیر از ایرانی‌ها بهره‌برداری می‌کنند. نهادها- هسته خانوادگی، توارث، نظام‌های حقوقی و قضائی و مانند آن‌ها- در نروژ و الجزایر یکسان نیستند.

در یک کشور پیشرفته، ساختار اقتصادی مجموعه نسبتاً متعادلی را به وجود می‌آورد و عناصر تشکیل دهنده آن در هماهنگی با یکدیگر عمل می‌کنند. چنین ساختاری در تماس با ساختارهای دیگر متحول می‌شود، ولی از تنش‌های غیرقابل کنترل در امان می‌ماند.

در یک کشور واپس مانده هماهنگی میان چهار عنصر ساختار برهم می‌خورد و این برهم خوردگی تنش‌های فراوان به بار می‌آورد. در این گونه کشورها، منابع طبیعی نه در رابطه با سایر عناصر ساختار، بلکه براساس

پاسخگوئی به نیازهای بیرونی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند. گسترش بهداشت جمعیت آنها را چند برابر می‌کند، بدون آن که ظرفیت‌های تولیدی آن‌ها توان پاسخگوئی به نیازهای این جمعیت اضافی را داشته باشند. دست‌آوردهای پیش‌رفته‌ترین تکنولوژی‌ها در بستر نهادهای حقوقی-اجتماعی عقب‌مانده به هرز می‌روند. از همین رو، یکی از مهم‌ترین هدف‌های تجدید بازگراندن هماهنگی به عناصر تشکیل‌دهنده ساختار اقتصادی است، و این هماهنگی دوباره نه در بازگشت به گذشته بلکه در پیشروی به سوی آینده و پرکردن شکاف میان ساختار عقب‌مانده و ساختار پیشرفته حاصل می‌شود.

تجدید اقتصادی، با مشخصاتی که برشمردیم، پدیده‌ای است که به دوران بعد از انقلاب صنعتی باز می‌گردد. سخن بر سر انقلابی است که در اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم، به دلایلی که از حوصله این مختصر خارج است، برای نخستین بار از بریتانیا آغاز شد، صنعت را به مفهوم تازه آن پایه ریزی کرد، به دگرگونی‌های ژرف فنی و اقتصادی انجامید و نهادهای نوین اجتماعی را به همراه آورد. انقلاب صنعتی، این بزرگ‌ترین چرخش در تاریخ تمدن، سیر تحول جامعه انسانی را با دو پدیده در آمیخت:

- نخست، پدیده رشد به مثابه پدیده‌ای مداوم، که از عملکرد درونی دستگاه اقتصادی منشاء می‌گیرد و زندگی مادی انسان‌ها را در مسیری صعودی متحول می‌سازد. به گفته محققین، از دوره ماقبل نوسنگی تا انقلاب صنعتی (اواخر قرن هیجدهم)، یعنی طی مدت نه هزار سال، سطح زندگی جوامع انسانی در مجموع تنها بین ۷۰ تا ۱۲۰ درصد بهبود یافته بود. حال آن‌که از انقلاب صنعتی تا به امروز، یعنی در فاصله فقط سه قرن، سطح زندگی متوسط در اروپا و آمریکا ۳۰۰۰ درصد افزایش یافته است.

- دوم، پدیده شکاف روز افزون بین کشورهای فقیر (آنها که از انقلاب‌های صنعتی برکنار مانده‌اند) و کشورهای غنی (آنها که به انقلاب‌های صنعتی دست یافته‌اند). جدائی میان ساختارهای اقتصادی پیشرفته و ساختارهای اقتصادی واپس‌مانده، که بعدها ملاک تقسیم جهان به "شمال" و "جنوب" قرار گرفت، همزمان با نخستین انقلاب صنعتی آغاز شد. در دوران پیش از آغاز این جدایی، حوزه‌های بزرگ تمدن انسانی - مانند اروپا، چین و فلات ایران - زندگی تقریباً مشابهی داشتند. به عنوان نمونه، ایرانیان دوره شاه عباس صفوی، فرانسویان عهد هانری چهارم و انگلیسی‌های دوره الیزابت اول از لحاظ درجه

برخورداری از نعمت های مادی و غیرمادی، در سطوح تقریباً برابری قرار گرفته بودند. امروز در غنی ترین مناطق دنیای صنعتی، سطح زندگی چهل برابر بالاتر از فقیرترین مناطق جهان سوم است. بنابراین، اگر تولید ملی سرانه ایران را هزار دلار در سال فرض کنیم (براساس آمار سازمان برنامه و بودجه جمهوری اسلامی، به نقل از روزنامه رسالت، ۳ آبان ۱۳۷۱)، فرانسوی ها امروز هجده بار بهتر از ایرانی ها زندگی می کنند.

مسئله تجدید اقتصادی از بدو پیدایش این شکاف بزرگ آغاز شد. ایران عرصه صوفی با این پدیده روبرو نبود، ایران دوره قاجاریه به تدریج با آن روبرو شد و ایران امروز ابعاد آن را با گوشت و پوست خود احساس می کند.

پیشگامان تجدید اقتصادی در ایران

زمانی که اروپا در مرحله تدارک انقلاب بزرگ صنعتی خویش قرار داشت، ایران در یک آشوب پر دامنه و طولانی فرو رفته بود. این آشوب عوامل انحطاط ایران را، که از قرن ها پیش راه برنوآوری و تحول اجتماعی بسته بودند، تشدید می کرد. بین سقوط اصفهان در سال ۱۷۲۲، که به انقراض دودمان صفوی انجامید، و تاجگذاری آغا محمدخان قاجار در سال ۱۷۹۶، ایران در آتش تنش های داخلی سوخت و بنیان های اقتصادی و فرهنگی آن با ضرباتی مرگبار روبرو گردید.

به این ترتیب، سرنوشت ایران به عنوان یک کشور حاشیه ای از همین زمان رقم زده شد. در نظام بین المللی اقتصادی، که از ابتدای قرن نوزدهم میلادی در پیرامون قطب نیرومند صنعتی و مالی بریتانیا شکل گرفت، نقش منفعل ایران برای یک دوره بسیار طولانی تثبیت گردید. تاریخ اقتصادی ایران در این قرن و در دهه های نخستین قرن بیستم را می توان در یک جمله خلاصه کرد: ادغام یک اقتصاد ماقبل سرمایه داری در بازار جهانی از طریق یک نظام بازرگانی متکی بر سیاست تحمیلی درهای باز. این چنین ادغامی، نحوه شرکت ایران در تقسیم بین المللی کار و ساختار بازرگانی خارجی حاصله از آن را تعیین می کرد. از همین رو، به هنگام گذار از قرن نوزدهم به قرن بیستم میلادی، ساختار بازرگانی خارجی ایران با دو ویژگی عمده مشخص می شد:

- ایران واردکننده مواد ساخته شده و صادرکننده مواد خام (به استثنای فرش) بود، ولی برخلاف بسیاری دیگر از کشورهای حاشیه ای، صادراتش به یک یا دو ماده خام محدود نمی شد.

- بازرگانی خارجی کشور زیر سلطه بریتانیا و روسیه قرار داشت.

از ابتدای قرن بیستم میلادی تا به امروز، ایران با همه تلاش هایش هنوز نتوانسته در نقش منفعل و حاشیه‌ای خود در نظام اقتصاد جهانی تحول چشمگیری به وجود آورد. حتی می‌توان گفت که در این زمینه از یک لحاظ به قهقرا رفته است، زیرا با توجه به انواع منابع زیر زمینی‌اش، ایران از یک کشور دارای صادرات مرکب به یک کشور تک محصولی تبدیل شده و امروز همچنان برای رهایی از اسارت نفت دست و پا می‌زند. حاصل این فرایند کشوری است با ساختار اقتصادی واپس مانده که از پاسخگویی به نیازهای مادی و معنوی جمعیت رو به رشد خود ناتوان است و از لحاظ درآمد سرانه (هزار دلار) با کشور کامرون برابری می‌کند.

در عین حال، تاریخ دو قرن اخیر ایران سرشار از تلاش برای نوسازی ساختار اقتصادی کشور به منظور کم کردن فاصله آن با گهواره‌های انقلاب صنعتی است:

- تلاش اول به ابتکار و با سازماندهی عباس میرزا، ولیعهد فتحعلیشاه، در دهه های اول قرن نوزدهم میلادی آغاز شد. تجدد نخست در قلمرو نظامی، به صورت پاسخ مستقیم به خطر روسیه، و در بجهت رویارویی با سپاهیان بر خوردار از سازمان و ساز و برگ پیشرفته تر، مطرح گردید. وقتی این خطر بر فراز ثروتمندترین و پُر جمعیت ترین بخش‌های کشور بال و پر زد، اراده مقاومت در ایرانی‌ها بیدار شد. عباس میرزا می‌دانست که "تجدد نظامی" منوط به بازسازی پایه‌های اقتصادی دستگاه قدرت دولتی است، و این بازسازی میسر نمی‌گردد مگر با انجام اصلاحات سراسری. این نخستین تلاش در راه تجدد در سال ۱۸۳۳ با مرگ ولیعهد ایران متوقف گردید.

- موج دوم تجدد اقتصادی، که نیرومندترین و آگاهانه ترین موج تجدد در قرن نوزدهم ایران است، به ابتکار امیرکبیر آغاز گردید. انتصاب او به صدارت در سال ۱۸۴۸ میلادی همزمان با آغاز انقلاب دوم صنعتی در اروپا بود. اراده نیرومند صدر اعظم ناصرالدین شاه به پایه ریزی یک اقتصاد مُدرن طبعاً نمی‌توانست جانشین عوامل خودجوش و بالنده‌ای شود که اروپا را طی چند قرن برای پذیرش انقلاب صنعتی آماده کرده بود. پایه اصلاحات پُر دامنه امیر، تحکیم اقتدار دولت مرکزی بود. او میدانست که حفظ وحدت کشور و تضمین حاکمیت آن در گرو ایجاد یک ارتش مُدرن است و این هدف تأمین نمی‌شود مگر با برپائی صنایع بنیانی ملی چون استخراج معدن و ذوب فلز. و نیز می‌دانست که تحکیم اقتدار دولت مستلزم افزایش منابع مالی آن است که تأمین آن نیز بدون

رشد نیروهای مولده میسر نمی‌شود. درهه این زمینه‌ها دست آوردهای امیرکبیر شگفت‌انگیز است، ولی فرصتی که روزگار در اختیار این چهره بزرگ تجدد ایران قرار داد کوتاه تر از آن بود که او بتواند تاریخ اقتصادی کشورش را به مسیر تازه‌ای بکشانند.

- موج بعدی تجدد اقتصاد ایران بعد از کودتای فوریه ۱۹۲۱ آغاز شد. در درون کشور، بخش عمده نیروهای سیاسی-اجتماعی بر سر تشکیل یک حکومت مقتدر مرکزی و انجام اصلاحات بنیانی اقتصادی به توافق رسیدند. در سطح جهانی، گرچه سال‌ها پیش از این دوران زوال اقتصادی انگلستان به عنوان قدرت برتر آغاز شده بود، ولی این دولت در ایران و بخش وسیعی از سرزمین‌های پیرامون آن همچنان نقش مقتدرترین قدرت سیاسی-اقتصادی را ایفا می‌کرد. در فاصله سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ میلادی، گرایش عمومی در ایران معطوف به ایجاد یک اقتصاد ملی بود. در آغاز دهه ۱۹۳۰ میلادی، دو رویداد بزرگ خارجی باعث تقویت این گرایش شد: (۱) بحران بزرگ اقتصادی سال ۱۹۲۹ و عواقب دراز مدت آن، که بازرگانی خارجی ایران را، مثل همه کشورهای صادرکننده مواد اولیه، زیر فشار شدید قرار داد؛ و (۲) آغاز برنامه پنجساله اول اقتصادی در شوروی، که دسترسی بازرگانان ایرانی به بازارهای این کشور را به شدت محدود کرد.

ایران دوره رضا شاه یکی از پیشتازان استراتژی معروف به "صنایع جانشین" بود که هدف آن نشانیدن کالاهای داخلی به جای کالاهای ساخته شده خارجی است. در این دوران دهها کارخانه کالاهای مصرفی و نیز تأسیسات زیربنائی با اتکاء به منابع مالی داخلی ایجاد شدند. این فرایند بزرگ نوسازی اقتصادی، که نفت در آن نقشی بسیار ناچیز برعهده داشت، طی مدتی بسیار کوتاه با امکاناتی محدود چهره ایران را دگرگون کرد و به این اعتبار، درمقایسه با تجربه‌های پیشین و بعدی خود، از جایگاهی ویژه در تاریخ اقتصادی ایران برخوردار شد. ولی این تلاش از یک استراتژی روشن و منسجم محروم بود. در این دوران نظام فرسوده زمین داری ایران دست نخورده باقی‌ماند و روستاها برای پذیرش تحول آماده نشدند. به علاوه، این بار نیز فرایند مدرنیزاسیون اقتصادی ایران، که از دل دیوانسالاری سرچشمه می‌گرفت، به سبب بافت قدرت سیاسی، نتوانست نیروهای زنده کشور را پیرامون هدف‌های خود بسیج کند و بر یک جنبش بزرگ اجتماعی و سیاسی متکی شود. این موج نیز، هرچه بود، سرانجام در برخورد با حوادث شهریور ۱۳۲۰ درهم شکست، ولی میراث قابل ملاحظه‌ای

را برای نسل‌های بعدی برجای گذاشت.

به سوی "تجدد فنی"

در ایران بعد از شهریور ۱۳۲۰، تجدد اقتصادی در قالب‌های فکری تازه‌ای مطرح گردید. در تماس مستقیم با نیروهای مسلح کشورهای بزرگ و قدرت سیاسی مقاومت ناپذیر آنها، ایرانیان یکبار دیگر به عمق انحطاط خود پی بردند. و برای وارثان اندیشه‌های ترقی خواهانه انقلاب مشروطیت، پرسش بزرگ ملی یکبار دیگر مطرح شد: چگونه از دوزخ واپس ماندگی رهایی یابیم؟

اما این بار پاسخ‌ها رنگ دیگری داشتند. پیشتاازان تجددخواهی در ایران با مسئله‌ای به نام "راه رشد" روبرو نبودند و تنها "مدل" آنها دست آوردهای انقلاب صنعتی اروپا بود. حال آن‌که تجددخواهان پس از شهریور ۱۳۲۰ در برابر دوراهی «کمونیسم یا سرمایه داری» قرار داشتند. از این زمان به بعد، مبحث "تجدد اقتصادی" در ایران از نبرد ایدئولوژیک جهانی - که در چارچوب جنگ سرد شرق و غرب را به مصاف با یکدیگر کشانده بود - به شدت تأثیر می‌پذیرفت. موقعیت ژئواستراتژیک ایران، تحکیم مواضع ایالات متحده و نیز حضور ارتش سرخ در کشور و فشار عظیم تبلیغاتی شوروی شکاف "چپ و راست" در میان هواداران نوسازی اقتصادی ایران را عمیق تر کرد. همراه با این تحولات، بخش عظیمی از مردم ایران تحکیم پایه های حاکمیت سیاسی و اقتصادی خود را، به ویژه از راه ملی کردن منابع نفت، شرط اصلی نوسازی اقتصادی کشور دانست. از این لحاظ، ایران یکی از پیشتاازان جنبشی شد که زیر لوای «جهان سوم گرانی انقلابی» در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بخش وسیعی از کشورهای در حال توسعه را دربرگرفت. مجموعه این تحولات سال‌های سال بر تفکر اقتصادی در جامعه ایرانی و دریافت ما از فرایند تجدد خواهی تأثیر گذاشت.

در آغاز دهه ۱۹۶۰ میلادی، مرحله تازه‌ای در کار نوسازی اقتصادی ایران آغاز شد. در این جا سخن بر سر اصلاحات اقتصادی است که تحت عنوان "انقلاب سفید" به مورد اجرا گذاشته شد و به ویژه نظام روستاهای ایران را دگرگون کرد. دستاوردهای این دوره نوین تجدد اقتصادی ایران در بسیاری از زمینه‌ها چشمگیر است. برنامه‌های عمرانی سوم (۱۳۴۱-۱۳۴۶) و چهارم (۱۳۴۷-۱۳۵۱)، با بسیج سرمایه های بخش دولتی و خصوصی، زمینه توسعه سریع اقتصادی کشور را، به ویژه در بخش صنایع، فراهم آورد، بی آن که به فشارهای تورمی دامن زند. ولی این تحول با دو ضعف عمده همراه بود. از یکسو، اصلاحات اقتصادی

ایران، دستگاه رهبری سیاسی را از پایه‌های سنتی خود-به ویژه فتودال ها و روحانیت محروم کرد، بی آن که بتواند تکیه‌گاه‌های وسیع اجتماعی تازه ای برای آن دست و پا کند. از سوی دیگر، این موج جدید بالندگی اقتصادی بر درآمدهای نفتی اتکایی روزافزون داشت.

در این دوران، اقتصاد ایران با شتاب در راه "توسعه نفتی" پیش رفت، به ویژه پس از افزایش قابل ملاحظه درآمدهای نفتی در اوائل سال‌های ۱۳۵۰ شمسی. تزریق بی امان دلارهای باد آورده درشریان های اقتصادی تعادل ها را برهم ریخت. درآمدهای آسان درخدمت برنامه های ناسنجیده قرار گرفتند. تأسیسات صنعتی غول آسا، ولی ناکار آمد و فاقد قدرت رقابت مثل قارچ از زمین روئیدند. کشاورزی ایران به حاشیه و دولت به دایره باطل مخارج عوامفریبانه کشانده شد. این تجربه تجدد نیز در رویارویی با "انقلاب اسلامی" درهم شکست.

از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ تا امروز، ایران دگرگونی‌های بزرگی را از سرگذرانده است. سقوط دودمان پهلوی، و عروج جمهوری اسلامی که پی آمد شگفت انگیز آن بود، ایران را به مسیر تازه‌ای کشاند و میلیون‌ها ایرانی را به دامن سرنوشت‌هائی نامنتظر پرتاب کرد. آرایش نیروها درصحنه شطرنج سیاسی ایران یکباره برهم ریخت، اهرم های قدرت از دست‌هائی به دست‌های دیگر لغزیدند، بخش بزرگی از نیروهای کارآمد کشور باکوچ خود بزرگترین موج مهاجرت را درتاریخ معاصر کشور به وجود آوردند و بنیان‌های اقتصادی با گذر سریع از یک نظام به نظام دیگر متزلزل شدند.

ولی همه این تحولات، با ابعاد عظیمشان، نتوانست فرایند ادغام اقتصاد ایران در اقتصاد جهانی را متوقف سازد. درسال‌های پس از انقلاب اسلامی، سرعت دگرگونی درجغرافیای اقتصادی جهان افزایش یافته است: بازتاب های انقلاب سوم صنعتی جهانگیر می‌شود؛ اقتصادهای بسته یکی پس از دیگری فرومی‌ریزند؛ کشورهای صنعتی تازه‌ای درچارگوشه جهان سربلند می‌کنند؛ موج وسیعی از اصلاحات بزرگ اقتصادی کشورهای درحال توسعه را دربرمی‌گیرد؛ و اندیشه‌های نوین درعرصه توسعه بسیاری از خیالپردازی‌های گذشته را برپا می‌دهند. هیچ دیواری دیگر نمی‌تواند ایران را از این تحولات بزرگ جهانی برکنار نگاهدارد. کافی است به سیاست‌هائی نظرکنیم که نظام جمهوری اسلامی در قالب «برنامه پنجساله اول»، «تعدیل اقتصادی» یا بودجه‌های سه سال اخیر به مورد اجرا گذاشته است. می بینیم که نظام‌های سیاسی درگذرند و مسائل پابرجا.